

حرفی از آن هزاران...

خلافت، حق کیست؟

آورده‌اند که روزی هارون الرشید - خلیفه عباسی - امام کاظم (علیه السلام) را به بارگاه خود دعوت کرد. وقتی حضرت نزدیک بارگاه هارون رسید، مورد استقبال گرم هارون قرار گرفت.

بدون شک دعوت امام از سوی هارون و یا دعوت دیگر ائمه از سوی خلفای زمان، بیش از آنچه دعوت باشد، احضار بوده و نوعی تحت نظر گرفتن؛ اصلاً انگیزه‌ای غیر از این درمیان نبوده است؛ چنان‌که امام جواد (علیه السلام)، امام هادی و سایر ائمه (علیهم السلام) از مدینه فراخوانده شدند.

هارون استقبال گرمی از امام به عمل آورد و با زبانی چرب و نرم با امام مواجه شد. یکی از دور و بری‌های هارون علت این استقبال و خورد ظاهراً گرم خلیفه را جویا شد.

هارون جوابی داد که شگفت‌انگیز است. جواب داد: «امام کاظم (علیه السلام) شایسته مسند خلافت است» آن مرد پرسید: «پس علت چیست که خلافت را رها نمی‌کنی و خود بر مسند حکومت تکیه زده‌ای؟»

هارون جواب داد: «ریاست بی‌پدر و مادر است»

گاهی وقت‌ها با وجود تشخیص حق از باطل، اما ذائقه انسان چنان مدیون چرب و شیرین باطل است که حقیقت را نادیده می‌گیرد و این نادیده گرفتن به یک گروه یا یک مقطع تاریخی خاص منحصر نمی‌شود.

نرود میخ آهنین...

در اینکه انسان تا سنین بالای عمر می‌تواند تأثیر بگیرد و عوض شود، شک و تردیدی نیست، اما در این هم نمی‌توان شک کرد که گاه آدم‌ها چنان فطرت خود را فراموش می‌کنیم که نقطه امیدوی برای هدایت در آن‌ها باقی نمی‌ماند.

حکایتی را بخوانید از گلستان سعدی:

«دزدان کاروانی را در سرزمین یونان بزدند و نعمت بی‌قیاس ببرند. بازگاران گریه و زاری کردند و خدا و پیغمبر شفیع آوردند، فایده نبود؛

چو پیروز شد دزد تیره‌روان
چه غم دارد از گریه کاروان

لقمان حکیم اندر آن کاروان بود، یکی گفتش از کاروانیان: مگر اینان را نصیحتی کنی، موعظه‌ای گویی تا از مال ما دست بردارند که دریغ باشد چندین نعمت که ضایع شود.

گفت: دریغ، کلمه‌ی حکمت باشد با ایشان گفتن:

آهنی را که موریا نه بخورد
توان برد از او به صیقل، رنگ

با سیه‌دل چه سود گفتن وعظ

نرود میخ آهنین در سنگ

ایثار؛ از کدام اموال؟

از کنار برخی مغازه‌ها و فروشگاه‌ها که رد می‌شویم، گاهی وقت‌ها چشم ما به جمله‌ای بر می‌خورد: «اجناس این فروشگاه با تخفیف ویژه به فروش می‌رسد»

این جمله را می‌توان بر این انگیزه فرض کرد که صاحب فروشگاه بنا دارد در این آشفته بازار گرانی، نسیمی از انصاف تقدیم مشتری کند.

این حقیر فکر نمی‌کند خود صاحب مغازه هم انتظار داشته باشد در حق او چنین احتمالی بدهیم.

در اکثر موارد، صاحب مغازه شغل جدید نان و آبدارتری پیدا کرده و مایل است هرچه زودتر اجناس قبلی‌اش را تبدیل به پول و سرمایه‌ی شغل جدید کند و یا جنس او کم‌کم از رده خارج شده، یا... قضیه‌ی صدقه‌ای که بسیاری از افراد به مستمندان می‌دهند و طبعاً انتظار بهشت را دارند، بی‌شباهت به ایثاری نیست که در بالا به آن اشاره شد. چند دست‌کت و شلوار داریم، از رنگ یکی از آن‌ها خوشمان نمی‌آید، آن را صدقه می‌دهیم. تعدادی کتاب از رده خارج داریم، تقدیم کتابخانه‌ی محل می‌کنیم و مواردی از این دست.

آیا می‌توان این‌ها را واقعاً صدقه دانست؟ خیلی فاصله است میان آنچه اسلام از ما انتظار دارد با آنچه بعضاً در این زمینه عمل می‌شود.

حضرت زهر (علیه السلام) در شب عروسی پیراهن عروسی خود را به سائل بخشید، نه پیراهن قبلی و کهنه‌اش را. وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علت این بخشش را از او پرسید، حضرتش آیه نود و دو از سوره مبارکه آل عمران را تلاوت فرمود:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (هرگز به نیکی نمی‌رسید؛ مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید).

امام رضا (علیه السلام) وقتی سفره‌ی غذا پهن می‌شد، دستور می‌داد ظرفی تهیه کنند، سپس از بهترین قسمت غذا سهم مستمندان را کنار می‌گذاشت و آیات یازده به بعد از سوره مبارکه «بینه» را تلاوت می‌فرمود.

«ابو طلحه‌ی انصاری» یکی از یاران رسول خداست که چون آیه نود و دو از سوره‌ی آل عمران نازل شد، بوستان دوست داشتی خود را در راه بستگان مستمندش صدقه داد.

از اموال مورد علاقه صدقه بدهیم، نه این که «روغن‌های ریخته را نذر امامزاده کنیم» و به قول مرحوم دهخدا در امثال و حکم «با آب حمام مهمانی ترتیب دهیم».